

سیره ستاره

درس‌هایی از زندگی سردار شهید سلیمانی (ره)

چهره‌بین‌المللی مقاومت

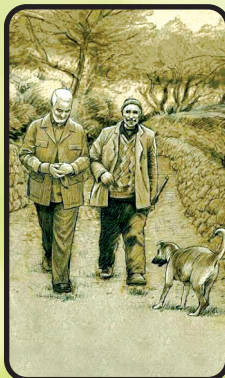
بخشی از پیام مقام معظم رهبری در شهادت سردار:



اونمونه برجسته‌ای از تربیت‌شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود، او همه عمر خود را به جهاد در راه خدا گذرانید. شهادت، پاداش تلاش بی‌وقفه او در همه این سالیان بود،

با رفتن او به حول و قوه الهی کار او و راه او متوقف و بسته نخواهد شد.

شهید سلیمانی چهره‌بین‌المللی مقاومت است و همه دل‌یستگان مقاومت خونخواه اویند. همه دوستان - و نیز همه دشمنان - بدانند خط جهاد مقاومت با انگیزه مضاعف ادامه خواهد یافت و پیروزی قطعی در انتظار مجاهدان این راه مبارک است، فقدان سردار فداکار و عزیز ما تلخ است ولی ادامه مبارزه و دست یافتن به پیروزی نهایی کام‌قاتلان و جنایتکاران را تلخ‌تر خواهد کرد.



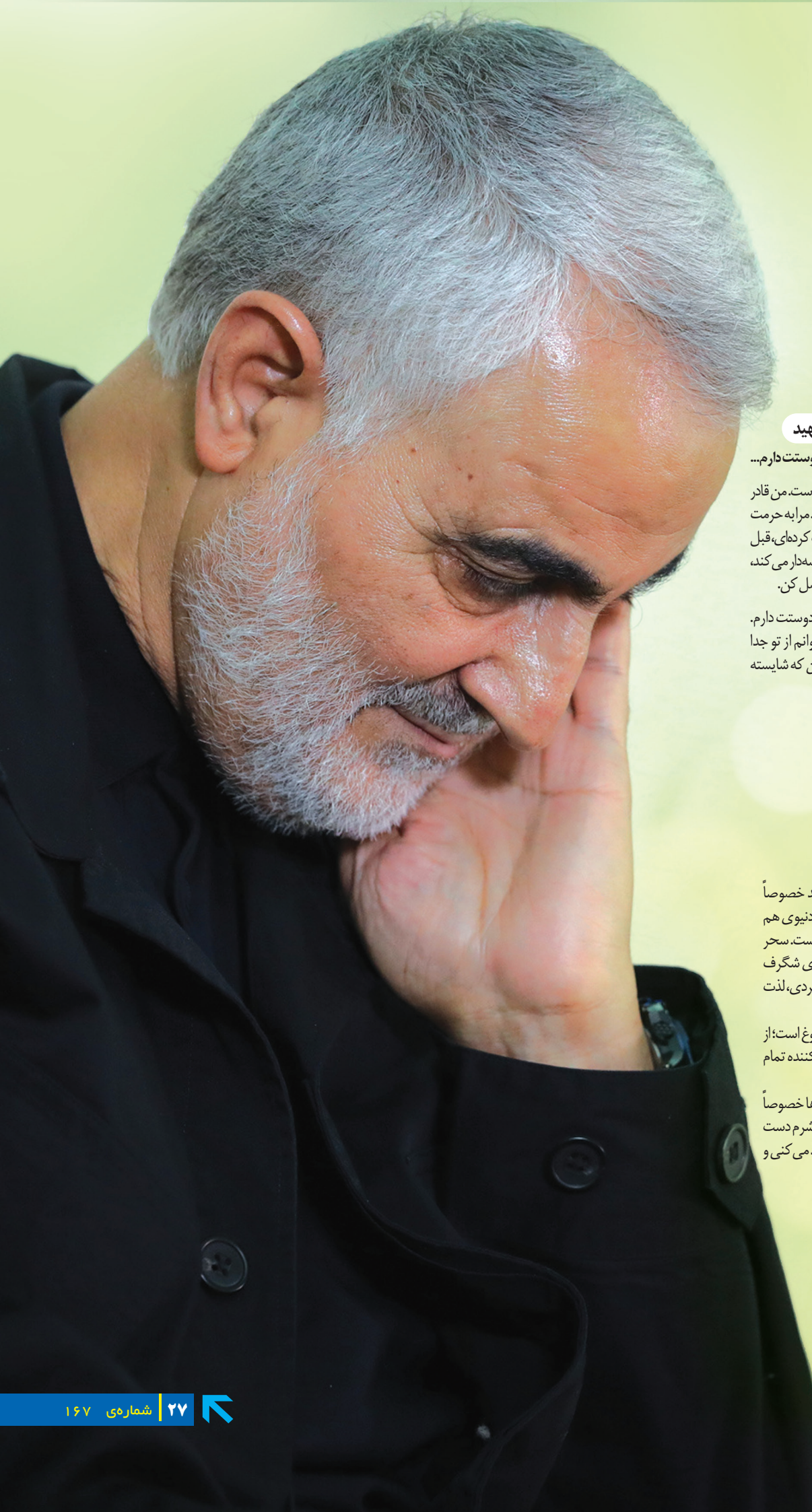
باغبان، اسم رئیس‌جمهور آمریکارا گذاشته بود روی سگش. وقتی فهمید عصبانی شد. گفت: درست است که او دشمن ماست و ما قبولش نداریم، ولی یک انسانه؛ هیچ‌وقت اسم یک انسان را روی حیوان نگذار.



سر زده آمده به جلسه قرآن روستا. مثل بقیه نشست یک گوشه و شروع کرد به خواندن؛ از حفظ. پرسیدم: شما با این همه مشغله چه طور فرصت حفظ قرآن داشتید؟ گفت: در مأموریت‌ها، فاصله بین شهرها را عقب‌ماشین می‌نشیم و قرآن می‌خوانم.



روضه که تمام شد، غیبش زد خیلی گشتیم تا متوجه شدیم رفته است سراغ شستن سرویس‌های بهداشتی. نگذاشت کسی کمکش کند می‌گفت: افتخارم این است خادم روضه حضرت زهرا (ع) باشم.



فرازی از وصیت نامه سردار شهید

معبود من، عشق من و معشوق من، دوست دارم...

خدایا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خود واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آنها را خدشه‌دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوست دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است. مرا بپذیر، اما آن چنان که شایسته تو باشم.

سحر را دریاب

یادداشت سردار برای برادرزاده‌اش:

مهدی جان!

۱. تمام کسانی که به کمالی رسیدند خصوصاً کمالات معنوی که خود منشأ و پایه دنیوی هم می‌تواند باشد، منشأ همه آن‌ها سحر است. سحر را دریاب. نماز شب در سن شما تأثیری شگرف دارد. اگر چند بار آن را بار غبت تجربه کردی، لذت آن موجب می‌شود به آن تمسک یابی.

۲. زیربنای تمام بدی‌ها و زشتی‌ها دروغ است؛ از آن بهره‌یز چون ضایع کننده و فاسد کننده تمام اعمال است.

۳. احترام و خضوع در مقابل بزرگ‌ترها خصوصاً پدر و مادر، به خودت عادت بده بدون شرم دست پدر و مادرت را ببوسی، هم آن‌ها را شاد می‌کنی و هم اثر وضعی بر خودت دارد.

عمویت ۹۱/۸/۱۷

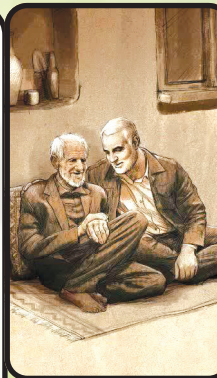




یک روز از ماه را نذر جانباز هفتاد درصد کرده بود. می‌رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می‌داد؛ از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت. سوریه بود که خبر شهادت جانباز را دادند. یک نفر را مأمور کرد برود نجف آباد، هم در مراسم شرکت کند، هم کاری روی زمین نماند.



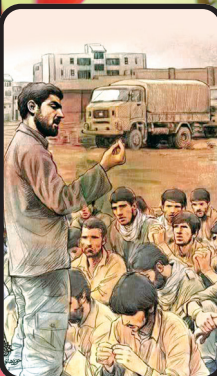
می‌خواستند عکس یادگاری بگیرند. از ماشین پیاده شد. یک گروه دیگر برای دومین بار از ماشین پیاده‌اش کردند برای عکس گرفتن. دفعه سوم، یک خانمی می‌خواست عکس بگیرد؛ با حجاب نامناسب پیاده شد و با او هم عکس گرفت. گفت: باور نمی‌کردم با من عکس بگیرید. از امروز سعی می‌کنم حجابم را درست کنم.



فرش کوچکی انداخت گوشه حیاط خانه پدری‌اش؛ توی آفتاب. پیرمرد را از حمام آورد، روی فرش نشاند و سرش را خشک کرد. دست و پیشانی‌اش را می‌پوسید و می‌گفت: همه دل خوشی من توی این دنیا، پدرمه.

عکس شهید

«ما باید در داخل خانه‌هایمان، در داخل محیط کارمان، یک عکس شهید داشته باشیم. من معتقد هستم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد. این نور بتابد به داخل خانه‌های ما. این حس تعلق به شهید نباید در یک مجموعه مختصری و مشخصی به عنوان خانواده شهید بماند. هر ایرانی باید در خانه خودش یک عکس شهید داشته باشد.»



وقتی جنگ به قسمت شهری کشیده شد، برخی به ناچار وارد منازل مردم شدند. ایستاد به سخنرانی برای نیروها: «اگر به شهر شما حمله شود، دوست دارید وارد خانه‌تان شوند؟ خیلی باید مراقبت کنید از حق الناس، حتی اگر وسیله‌ای به اشتباه جابه‌جا شده، بگردید سر جایش. خدا از شما امتحان می‌گیرد، از امتحان سربلند بیرون بیایید»

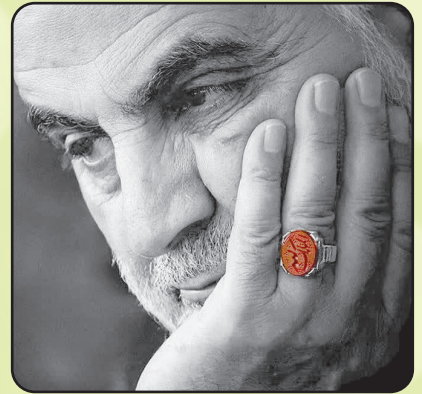


صدای گلوله از پشت تلفن می‌آمد. گفت: شنیدم در تهران برف سنگینی باریده. آهوها این طور مواقع برای پیدا کردن غذا می‌آیند پایین. فوری مقداری علوفه تهیه کن و بگذار اطراف پادگان که از گرسنگی تلف نشوند. بعد از ظهر دوباره تماس گرفت که نتیجه را بپرسد. گفتیم: دستور انجام شد. حالا چرا از وسط جنگ با داعش پیگیر غذای آهوها هستید؟ گفت: به شدت به دعای خیرشون اعتقاد دارم.

کتاب ذوالفقار
(خاطرات شفاهی حاج
قاسم سلیمانی)

آیا دوباره حاج قاسم سلیمانی خواهیم داشت؟

آیا ما دوباره حاج قاسم سلیمانی خواهیم داشت؟ این سؤال است که احتمالاً ذهن‌های بسیاری این روزها مشغول آن است. حاج قاسم قهرمان ملی ما بود و همه ما، برخی خودآگاه و بسیاری هم ناخودآگاه، در دل خود به او تکیه می‌کردیم و حس می‌کردیم پشت و پناهی داریم. حاج قاسم که رفت خیلی دل‌هالرزید. خیلی‌ها به زبان نمی‌آورند ولی این نگرانی یک لحظه هم آن‌ها را رها نمی‌کند که بدون حاج قاسم چه خواهد شد و حالا چه باید کرد؟ یکی از راه‌هایی که آدمی را آرام می‌کند تلاش برای دادن پاسخ مثبت به این سؤال است که آیا باز هم حاج قاسم یا حاج قاسم‌های دیگری ظهور خواهند کرد؟



من این روزها این سؤال را بسیار از خود پرسیده‌ام. جواب این سؤال، پیوندی عمیق دارد با پاسخ یک پرسش دیگر که اساساً چه چیز حاج قاسم سلیمانی را حاج قاسم کرد؟ این هیبت، جذبه، صفا، شجاعت و نفوذ کلمه از کجا آمده بود؟ آنچه اینجا می‌خواهم بگویم این است که قاسم سلیمانی محصول ترکیب تقوا و جهاد بود. هیچ کس سر سجاده، قاسم سلیمانی نمی‌شود. هیچ کس هم بدون سجاده‌نشینی حاج قاسم نمی‌شود. ولو عمر خود را در جهاد گذرانده باشد. قاسم سلیمانی این دو را ترکیب کرده بود؛ همان که در توصیف امیرالمؤمنین (ع) شنیده‌ایم: شیران روز و زاهدان شب. آنچه به ما اطمینان می‌دهد که حتماً باید امینوار باشیم دوباره حاج قاسم ظهور خواهد کرد این است که باب جهاد بسته نشده و جهاد ادامه دارد. مردان خدا هم کم نیستند که در این جهاد درگیرند. از میان سجاده‌نشین‌هایی که به میدان مقاتله رفته‌اند، حتماً حاج قاسم ظهور خواهد کرد. خدایان راحت.

مه‌دی محمدی

دل‌مان برای تنگ می‌شود مرد غیر معمولی

آدم‌ها در زندگی، بنده انتخاب‌هایشان هستند؛ انتخاب‌هایی که رهاپیشان نمی‌کنند تا آخر عمر...
* مثلاً تو می‌توانستی در ۲۳ سالگی، همان وقت که برای اداره آب و فاضلاب کرمان کار می‌کردی، بگویی جنگ به من هیچ ربطی ندارد. بگویی من کلی آرزو دارم برای زندگی‌ام. بگویی تازه اول جوانی‌ام است، ولی خب این‌ها را نگفتی. نگفتی و بلندش‌دی و رفتی مهاباد.
* جنگ در کردستان که تمام شد می‌توانستی بگویی حالا دیگر خسته‌ام یا دینم را به این مملکت ادا کردم و یا از همین حرف‌ها... ولی خب نگفتی و رفتی جنوب با بچه‌های کرمان و لشکر ۴۱ ثارالله را تشکیل دادی و هشت سالی هم آنجا جنگیدی.

* جنگ ایران و عراق که تمام شد بعضی از هم‌زمان‌ت برگشتند و رفتند درس خواندند. برخی سیاستمدار شدند. برخی کار اقتصادی شروع کردند اصلاً، ولی تو برگشتی کرمان و این بار انتخاب کردی که فرمانده لشگری باشی که قرار است در جنوب شرق ایران با قاچاقچیان مواد مخدر بجنگد.

* سال ۱۳۷۶ بود. تو ۱۸ سال برای این مملکت جنگیده بودی. حالا دیگر می‌توانستی بروی دنبال کار خودت. بروی یک گوشه و از جنگ خاطره بگویی. بروی استاد دانشگاه شوی. نماینده مردم شریف کرمان شوی در مجلس شورای اسلامی، ولی باز هم انتخابت چیز دیگری بود. فرمانده سپاه قدس شدی.

* سال ۱۳۸۹ تو هم مثل خیلی‌های دیگر سی سال خدمت را پر کرده بودی و می‌توانستی بروی پی کارت. بروی یک باغچه بگیرد نزدیک تهران یا اصلاً برگردی به همان کرمان. بروی بزرگ شدن بچه‌هایت را تماشا کنی و در عروسی‌هایشان شرکت کنی و بانوه‌هایت بازی کنی، ولی این بار تو انتخاب کردی در عراق و سوریه با داعش بجنگی.
* آدم‌ها در زندگی بنده انتخاب‌هایشان هستند. تو انتخاب کردی که معمولی نباشی. انتخاب کردی که یکی نباشی مثل همه. انتخاب کردی که قهرمان باشی و خب قهرمان‌ها مرگشان هم معمولی نیست. برای قهرمان‌ها بد است اگر در نبرد جان ندهند. خدا رحمت کند که معمولی زندگی نکردی و معمولی جان ندادی. شهادتت مبارک حاج قاسم دوست‌داشتنی. شهادتت مبارک مرد غیر معمولی. دل‌مان برای تنگ خواهد شد.

مصطفی مسجدی‌آزانی

روضه

یک عراقی در وصف حاج قاسم نوشته:

نمی‌دانم در کدام یک از این شب‌ها باید تو را یاد کنم؟! روز مسلم چون تو فرستاده و میهمان ما بودی یا روز حبیب، چون تو بهترین دوست بودی یا روز قاسم چون اسمت قاسم بود یا روز علی اکبر چون بدنت قطعه قطعه شد یا روز عباس چون تو حامل پرچم بودی و دو دستت قطع شد!



شفاعت

خاطرهای از علیرضا قزوه (شاعر و نویسنده)

چهارده سال قبل در سفر رهبری به کرمان، شبی با حضرت آقا در خانه شهدای کرمانی نشسته بودیم و من هم به عنوان نویسنده آن سفر، همراه حضرت آقا بودم. یکی از جانبازان کرمانی که فامیل آن شهید بود به آقامی گفت من از شما شفاعت می‌خواهم. آقا با تواضع گفت من چیزی را که ندارم چگونه به شما بدهم. این شهادتی می‌تواند شفاعت کنند و بعد رو کرد به حاج قاسم سلیمانی و گفت ایشان هم از کسانی است که فردای قیامت می‌تواند شفاعت کند.

به عشق ما تیر زند

«زمانی که همه خواب بودیم، سلیمانی به شهادت رسید. او بیدار و مراقب ما بود و همواره حواسش به ما به خصوص جوانان بود. نامش قاسم به معنای تقسیم‌کننده بود یعنی غصه و غم مال او، شادی مال ما، بی‌خوابی مال او و خواب راحت برای ما، دور از خانه بودن مال او و راحت پیش خانواده بودن برای ما، تیر و ترکش، موشک و بمب برای او بود و هیئت رفتن برای ما بود... آمریکایی‌ها تیر به عشق ما زدند، زیرا بعد از مقام معظم رهبری، محبوب‌ترین و دلبرترین فرد حاج قاسم سلیمانی بود.»

گفتاری از حاج حسین یکتا (مسئول قرارگاه امام‌رضایی‌ها)